

کتاب دانیال — شماره یکصد و شصت و پنج

آشکار ساختن تار و پود نبوی: از اسکندر کبیر تا روم معاصر

Jeff Pippenger

2024-03-29

اکنون به بررسی تاریخی خواہیم پرداخت کہ در پی مرگ ناگہانی اسکندر کبیر رخ داد، کہ نمایانگر سال ۵۳۸ تا زمان پایان در ۱۷۹۸ است.

اور جب وہ کھڑا ہوگا تو اُس کی بادشاہی ٹکڑے ٹکڑے کر دی جائے گی، اور آسمان کی چاروں ہواؤں کی طرف تقسیم ہو جائے گی؛ اور نہ اُس کی نسل کے لیے ہوگی، اور نہ اُس اقتدار کے مطابق جو اُس نے کیا تھا؛ کیونکہ اُس کی بادشاہی جڑ سے اکھاڑ دی جائے گی، اور اُن کے سوا دوسروں کے لیے ہوگی۔ اور جنوب کا بادشاہ زور آور ہوگا، اور اُس کے سرداروں میں سے ایک بھی؛ اور وہ اُس سے زیادہ زور پکڑے گا اور حکومت کرے گا؛ اُس کی سلطنت ایک عظیم سلطنت ہوگی۔ اور برسوں کے آخر میں وہ آپس میں اتحاد کریں گے؛ کیونکہ جنوب کے بادشاہ کی بیٹی شمال کے بادشاہ کے پاس صلح کرنے کو آئے گی؛ لیکن وہ اپنے بازو کی قوت کو برقرار نہ رکھ سکے گی؛ نہ وہ قائم رہے گا، نہ اُس کا بازو؛ بلکہ وہ حوالے کر دی جائے گی، اور وہ بھی جو اُسے لائے تھے، اور وہ جس نے اُسے جنا تھا، اور وہ بھی جس نے اُن ایام میں اُسے تقویت دی تھی۔ لیکن اُس کی جڑوں کی ایک شاخ میں سے ایک اُس کے مقام پر کھڑا ہوگا، جو لشکر کے ساتھ آئے گا، اور شمال کے بادشاہ کے قلعہ میں داخل ہوگا، اور اُن کے خلاف کارروائی کرے گا، اور غالب آئے گا؛ اور اُن کے معبودوں کو بھی، اُن کے سرداروں اور اُن کے چاندی اور سونے کے نفیس ظروف سمیت، قیدی بنا کر مصر لے جائے گا؛ اور وہ شمال کے بادشاہ سے زیادہ سالوں تک قائم رہے گا۔ یوں جنوب کا بادشاہ اپنی بادشاہی میں آئے گا، اور اپنی ہی سرزمین کو واپس جائے گا۔ دانی ایل 9-11:4۔

سرانجام، پس از آن کہ پادشاہی اسکندر کبیر شکستہ شد، کسانی کہ برای بہ دست گرفتن زمام پادشاہی پیشین او نبرد می کردند، بہ دو پادشاہی اصلی فروکاستند: یکی پادشاہی ای کہ بخش جنوبی امپراتوری پیشین اسکندر را در اختیار داشت، و دیگری پادشاہی ای کہ بخش شمالی را کنترل می کرد۔ از آن نقطہ بہ بعد، در روایت نبوی، آنان بہ سادگی با عنوان «پادشاہ جنوب» و «پادشاہ شمال» شناختہ می شوند۔ ہنگامی کہ کشمکش برای سیادت بر جہان بہ مرحلہ ای می رسد کہ تنها در قالب نزاع میان پادشاہ شمال و پادشاہ جنوب بہ تصویر کشیدہ می شود، نمادہای این دو پادشاہی در سراسر آن فصل ادامہ می یابد۔

در آیہ پنج، پادشاہ جنوب استقرار می یابد و نیرومند است، اما پادشاہ شمال نیز نیرومند است و پادشاہی او بزرگ تر است۔ سپس در آیہ شش، پادشاہ جنوب پیشنهاد اتحاد با پادشاہی شمال را مطرح می کند۔ پیمان صلح از این راہ استوار می شود کہ پادشاہ جنوب دختر خود را بہ پادشاہ شمال می دہد تا او با وی ازدواج کند و اتحاد ایشان را با پیوندی خانوادگی مہر و تائید نماید۔ پادشاہ شمال موافقت کرد، ہمسر خود را کنار نہاد، و با شاہدخت جنوب ازدواج کرد، و بدین سان اتحاد آغاز شد۔

بالآخر جنوبی شہزادی ایک لڑکے کو جنم دیتی ہے، لیکن آخرکار شمالی بادشاہ اپنی نئی بیوی سے اکتا جاتا ہے اور اُسے الگ کر دیتا ہے، جیسا کہ وہ اپنی پہلی بیوی کے ساتھ کر چکا تھا، اور اپنی پہلی بیوی کو پھر واپس لے آتا ہے۔ مگر جنوبی اصل بیوی بحال کی جاتی ہے اور اُسے موقع ملتا ہے، وہ شمال کے بادشاہ، اُس کی جنوبی دلہن، اُس کے بچے، اور اُس کے پورے مصری مصاحبین کو قتل کر دیتی ہے۔ اصل بیوی کی طرف سے جنوبی شہزادی اور اُس کے بچے کے قتل کا یہ فعل جنوبی شہزادی کے خاندان کو غضب ناک کر دیتا ہے، اور اُس کے بھائیوں میں سے ایک لشکر کھڑا کرتا ہے اور شمالی سلطنت پر حملہ آور ہوتا

لشکر جنوبی بر پادشاه شمالی پیروز می‌شود، و سپس همسر نخست که پادشاه شمالی را به قتل رسانده بود، یعنی عروس جنوبی او و فرزندش، اعدام می‌گردد. پسر همسر اصلی، که پس از مرگ پدرش به‌عنوان پادشاه حاکم شمال منصوب شده بود، به اسارت درآمده و به دست پادشاه جنوبی به مصر بازگردانده می‌شود، همراه با برخی از آثار و بت‌های مصری که در نبردهای پیشین از پادشاهی جنوبی به‌وسیله پادشاهی شمالی برده شده بودند. چون پادشاه شمالی اسیر به مصر می‌رسد، از اسب فرو می‌افتد و می‌میرد. اوریا اسمیت این تاریخ را چنین شناسایی می‌کند.

«آیه ۶. و در پایان سال‌ها، ایشان با یکدیگر متحد خواهند شد؛ زیرا دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال خواهد آمد تا توافقی برقرار کند؛ اما او قوت بازو را نگاه نخواهد داشت؛ و او نیز، نه خود و نه بازویش، پایدار نخواهد ماند؛ بلکه او تسلیم خواهد شد، و آنان که او را آورده بودند، و آن که او را زاده بود، و آن که او را در این زمان‌ها تقویت کرده بود.»

«میان پادشاهان مصر و سوریه جنگ‌های مکرر روی می‌داد. این امر به‌ویژه در مورد بطلمیوس فیلادلفوس، دومین پادشاه مصر، و آنتیوخوس تتوس، سومین پادشاه سوریه، صادق بود. سرانجام آنان موافقت کردند که صلح برقرار کنند، به این شرط که آنتیوخوس تتوس همسر پیشین خود، لائودیس، و دو پسر او را کنار بگذارد و با برنیس، دختر بطلمیوس فیلادلفوس، ازدواج کند. ازاین‌رو بطلمیوس دختر خود را نزد آنتیوخوس آورد و با او جهیزی عظیم بخشید.»

«اما او قوت بازو را نگاه نخواهد داشت؛ یعنی نفوذ و قدرت او نزد آنتیوخوس. و چنین نیز واقع شد؛ زیرا اندکی پس از آن، آنتیوخوس در حالتی از مهر و محبت، همسر پیشین خود، لائودیکه، و فرزندان او را بار دیگر به دربار بازگردانید. سپس نبوت می‌گوید: "و نه او [آنتیوخوس] پایدار خواهد ماند، و نه بازوی او"، یا نسلش. لائودیکه، چون بار دیگر به لطف و قدرت بازگردانده شد، بیم داشت که آنتیوخوس، در بی‌ثباتی خلق خود، دوباره او را از نظر بیندازد و برنیکه را فراخواند؛ و چون دریافت که جز مرگ او هیچ چیز نمی‌تواند در برابر چنین احتمالی حفاظی مؤثر باشد، اندکی بعد موجبات مسموم شدن او را فراهم آورد. و نسل او از برنیکه نیز در پادشاهی جانشین وی نشد؛ زیرا لائودیکه امور را چنان تدبیر کرد که تخت سلطنت را برای پسر بزرگ خود، سلوکوس کالینیکوس، محفوظ بدارد.»

«اما چنین شرارتی نمی‌توانست مدت زیادی بی‌مجازات باقی بماند، چنان‌که نبوت در ادامه پیشگویی می‌کند و تاریخ بعدی نیز آن را ثابت می‌سازد.»

«آیه ۷. اما از شاخه‌ای از ریشه‌های او کسی در مقام او برخواید خاست، که با لشکری خواهد آمد و به دژ پادشاه شمال داخل خواهد شد، و بر ضد ایشان عمل خواهد کرد و غالب خواهد آمد؛ ۸. و همچنین خدایان ایشان را با امیرانشان و با ظروف گران‌بهای نقره و طلای ایشان، به اسیری به مصر خواهد برد؛ و او سال‌هایی بیش از پادشاه شمال پایدار خواهد ماند. ۹. پس پادشاه جنوب به مملکت خود خواهد آمد و به سرزمین خویش بازخواهد گشت.»

«این شاخه از همان ریشه با برنیکه، برادر او، بطلمیوس اورگنس بود. او هنوز دیری از جانشینی پدرش، بطلمیوس فیلادلفوس، در پادشاهی مصر نگذشته بود که، از شوق انتقام خون خواهرش برنیکه مشتعل شده، سپاهی عظیم فراهم آورد و به قلمرو پادشاه شمال، یعنی سلوکوس کالینیکوس، که با مادرش لائودیکه بر سوریه سلطنت می‌کرد، یورش برد. و بر آنان چیره شد، تا آنجا که سوریه و کیلیکیه و نواحی علیای آن سوی فرات و تقریباً تمامی آسیا را فتح کرد. اما چون شنید که در مصر فتنه‌ای برخاسته است که بازگشت او را به وطن لازم می‌سازد، پادشاهی سلوکوس را غارت کرد و چهل هزار تالان نقره و ظروف گران‌بها و دو هزار و پانصد تمثال خدایان

را برگرفت. در میان اینها تمثال‌هایی بود که کمبوجیه پیش‌تر از مصر برداشته و به پارس حمل کرده بود. مصریان که یکسره به بت‌پرستی سپرده بودند، به عنوان بزرگداشتِ اینکه او پس از سالیان بسیار خدایان به اسارت‌رفته‌شان را بدین‌سان بازگردانیده بود، لقب اورگنس، یعنی «نیکوکار»، را به بطلمیوس دادند.»

«این، به گفتهٔ اسقف نیوتن، گزارش ژروم است که از مورخان باستان اقتباس شده است؛ اما او می‌گوید هنوز نویسندگانی موجودند که چندین مورد از همین جزئیات را تأیید می‌کنند. آپیان به ما اطلاع می‌دهد که لائودیسه، پس از آنکه آنتیوخوس را کشت و بعد از او هم برنیکه و فرزندش را، بطلمیوس، پسر فیلادلفوس، برای انتقام آن قتل‌ها، به سوریه یورش برد، لائودیسه را کشت، و تا بابل پیش رفت. از پولیبیوس می‌آموزیم که بطلمیوس، ملقب به اوئرگنس، چون از رفتار بی‌رحمانه‌ای که با خواهرش، برنیکه، شده بود سخت به خشم آمده بود، با لشکری به سوریه لشکر کشید و شهر سلوکیه را گرفت؛ شهری که چند سال پس از آن نیز به وسیلهٔ پادگان‌های پادشاهان مصر نگاه داشته شد. بدین‌سان او به دژ پادشاه شمال داخل شد. پولیبانوس تصدیق می‌کند که بطلمیوس بدون جنگ یا نبرد، بر تمام سرزمین از کوه توروس تا هند مسلط شد؛ اما او این امر را به اشتباه به پدر نسبت می‌دهد نه به پسر. یوستین اظهار می‌دارد که اگر بطلمیوس به سبب آشوبی داخلی به مصر فراخوانده نشده بود، تمام پادشاهی سلوکوس را تصرف می‌کرد. بدین‌ترتیب پادشاه جنوب به قلمرو پادشاه شمال درآمد و به سرزمین خود بازگشت، چنان‌که نبی پیشگویی کرده بود. و او همچنین سال‌های بیشتری از پادشاه شمال زیست؛ زیرا سلوکوس کالینیکوس در تبعید، بر اثر سقوط از اسب خود، درگذشت؛ و بطلمیوس اوئرگنس چهار یا پنج سال بیش از او زنده ماند.» اوربا اسمیت، *Daniel and the Revelation*, 250–252.

یکی از ویژگی‌های نبوی روم، و از این‌رو پادشاه شمال، آن است که برای استقرار بر تخت، باید سه مانع جغرافیایی را مغلوب سازد. نخستین پادشاه شمال در پی پادشاهی ازهم‌گسیخته اسکندر، به واسطهٔ سلوکوس نیکاتور استقرار یافت؛ او کسی بود که در فاصلهٔ سال‌های ۳۱۶ تا ۳۱۲ پیش از میلاد، برای مدتی کوتاه به‌عنوان سردار بطلمیوس (پادشاه جنوب) خدمت کرده بود. آیهٔ پنج به این واقعیت اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: «و پادشاه جنوب قوی خواهد شد، و یکی از سروران او؛ و او از وی نیرومندتر خواهد شد.» بطلمیوس پادشاه جنوب بود، و او سرداری داشت (یکی از سروران) که مقدر بود از بطلمیوس نیرومندتر گردد؛ و عبارت پایانی آیهٔ پنج می‌گوید: «و سلطنت خواهد کرد؛ و سلطنت او سلطنتی عظیم خواهد بود.» سلوکوس، سردار بطلمیوس، قرار بود نخستین پادشاه شمال شود. اما برای آنکه سلوکوس پادشاه شمال گردد، می‌بایست از پادشاه جنوب جدا شود و پس از آن سه منطقه جغرافیایی را فتح کند.

نخستین ناحیه‌ای که سلوکوس فتح کرد، در سال ۳۰۱ پیش از میلاد، مشرق بود. سپس در سال ۲۸۶ پیش از میلاد، مغرب را که در اختیار جانشین کاساندر بود، به تصرف درآورد؛ و آنگاه در سال ۲۸۱ پیش از میلاد، هنگامی که لوسیماکوس را مغلوب ساخت، سومین قلمرو خود را در شمال به دست گرفت. پادشاه شمال در سال ۲۸۱ پیش از میلاد بر تخت استوار گردید.

معاهدهٔ صلحی که بعداً با پادشاه جنوب منعقد شد، در سال ۲۵۲ پیش از میلاد روی داد. شش سال بعد، در ۲۴۶ پیش از میلاد، برنیس (شاهدخت جنوبی)، پسرش، و تمام ملازمانش به قتل رسیدند. پس از آن، پادشاه جنوب پسر لائودیسه، سلوکوس کالینیکوس، را اسیر کرد و او را با خود به مصر برد، جایی که او در اثر سقوط از اسب جان سپرد. دوران سلطنت نخستین پادشاه شمال از ۲۸۱ پیش از میلاد تا ۲۴۶ پیش از میلاد بود، که برابر با سی و پنج سال است.

یازدهم باب کا پهلا بادشاه شمال تخت پر قائم ہونے کے لیے تین جغرافیائی رکاوٹوں پر غالب آیا۔ بت‌پرست روم نے بھی تخت پر قائم ہونے کے لیے تین جغرافیائی رکاوٹوں کو فتح کیا [دانی ایل 8:9]

دیکھیں، اور پاپائی روم نے بھی تخت پر قائم ہونے کے لیے تین جغرافیائی رکاوٹوں کو فتح کیا [دانی ایل 7:20 دیکھیں]۔ جدید روم بھی تخت پر قائم ہونے کے لیے تین جغرافیائی رکاوٹوں کو فتح کرتا ہے [دانی ایل 43-11:40 دیکھیں]۔

پس از آن کہ بر تخت استقرار یافت، نخستین پادشاه شمال سی و پنج سال فرمان راند. پس از آن کہ بر تخت استقرار یافت، روم بت پرست برای «یک زمان» (سیصد و شصت سال) سلطنت کرد. پس از آن کہ بر تخت استقرار یافت، روم پاپی برای «یک زمان و زمان ها و نصف زمان» (هزار و دویست و شصت سال) فرمان راند. پس از آن کہ بر تخت استقرار یابد، روم مدرن برای چهل و دو ماه نمادین (که نیز به صورت «یک ساعت» یاد شده است) حکومت خواهد کرد.

خواهر وایت به ما آگاہ می سازد که «بخش زیادی از تاریخی که در باب یازدهم دانیال ثبت شده است، دوباره تکرار خواهد شد.» سپس آیات سی و یک تا سی و شش را نقل می کند و می گوید: «صحنه هایی مشابه آنچه در این کلمات توصیف شده است، رخ خواهد داد.» در آن آیات، روم پاپی (مکروه ویران کننده) در سال ۵۳۸ بر تخت «نشاند» می شود، و سپس قوم خدا را برای «روزهای بسیار» (هزار و دویست و شصت سال) آزار می دهد، تا آنکه نخستین «غضب» در سال ۱۷۹۸ به انجام می رسد. تاریخ آیات سی و یک تا سی و شش آیه آخر باب یازدهم تکرار می شود، اما این تاریخ همچنین در آیات پنج تا نه نیز به طور کامل نمونه وار به تصویر کشیده شده بود.

برقرار شدن سلوکوس به عنوان پادشاه شمال در سال ۲۸۱ پیش از میلاد، با سال ۵۳۸ منطبق است. هر دو، جلوس پادشاه شمال را در پایان غلبه بر سه مانع جغرافیایی به تصویر می کشند. دوره حاکمیت پاپی به چندین صورت بیان شده است: هزار و دویست و شصت روز، چهل و دو ماه، زمان اوقات و نصف زمان، مدتی، و سه سال و نیم. حکومت سلوکوس سی و پنج سال بود، و یک دهم، یا عشر، سی و پنج، سه و نیم است. یک دهم سی و پنج سال همچنین به صورت «سه و نیم» (3.5) سال بیان می شود. «سه سال و نیم» نمادی از دوره حاکمیت پاپی است.

پاپیت در سال ۱۷۹۸ زخم مهلک خود را دریافت کرد، هنگامی که پادشاه جنوب، ناپلئون بناپارت (به معنای «پسر بختیار»)، ژنرال خود را فرستاد تا پاپ را به اسارت گیرد. یک سال بعد، در ۱۷۹۹، پاپ در تبعید درگذشت؛ همان گونه که نخستین پادشاه شمال نیز که به دست پادشاه جنوب به اسارت برده شده بود، درگذشت. سلوکوس کالینیکوس در حالی که در مصر در اسارت بود، بر اثر افتادن از اسب جان سپرد. پاپ همان کسی بود که بر وحش سوار بود. آن وحش نمایانگر نظام سیاسی ای بود که پاپ برای به انجام رساندن اعمال شیطانی خود به کار می برد. آن وحش در سال ۱۷۹۸ کشته شد، و پاپی که بر آن سوار شده و بر آن سلطنت کرده بود، یک سال بعد درگذشت. سلوکوس کالینیکوس با افتادن از اسب (یعنی وحشی که بر آن سوار بود) درگذشت. اسارت پاپیت در سال های ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹، به گونه ای کامل به وسیله اسارت نخستین پادشاه شمال، پیش نمون شد.

آنچه خشم پادشاه جنوب را بر پادشاه شمال برانگیخت، پیمان صلحی بود که نقض شد؛ امری که با کنار نهادن برنیسه (عروس جنوبی) و مرگ بعدی او به دست لائودیسه بازنمایی شده است. ناپلئون در سال 1797 میان فرانسه انقلابی و دولت های پاپی پیمان صلحی منعقد کرده بود. این پیمان به نام شهر تولنتینو در آنکونا، ایتالیا، که پیمان در آنجا امضا شده بود، نام گذاری شد. این پیمان به طور رسمی در فوریه 1798 پایان یافت، هنگامی که فرانسه پاپ را به اسارت گرفت. سبب ابطال این پیمان، تلاش فرانسه برای گسترش انقلاب خود بود.

ناپلئون کے جنرل ڈوفو 1797 میں روم میں موجود تھے، بطور جزو اُس فرانسیسی مهماتی فوج کے جسے ڈائریکٹری نے بھیجا تھا، جو اُس وقت فرانس کی حکمران حکومت تھی۔ اٹلی کے لیے فرانسیسی مہم کا مقصد، جس میں جنرل ڈوفو کی روم میں موجودگی بھی شامل تھی، رومن جمہوریہ کی حمایت

کرنا تھا، جو ایک قلیل العمر تابع ریاست تھی اور جسے اطالوی جزیرہ نما میں فرانسیسی انقلابی افواج نے قائم کیا تھا۔ اس دور میں فرانسیسی پورے یورپ میں انقلابی تحریکوں کی حمایت کرنے اور انقلابی نظریات کو پھیلانے میں سرگرم تھے۔ اٹلی میں ان کا مقصد بادشاہتوں کا تختہ الٹنا اور فرانسیسی جمہوریہ کے نمونے پر جمہوری ریاستیں قائم کرنا تھا۔

حضور و اقدامات دوفوت در رم موجب برانگیخته شدن مخالفت از سوی جناح های محافظه کار، از جمله هواداران ایالات پاپی و اشراف محلی، شد. در دسامبر ۱۷۹۷، در جریان رویارویی میان نیروهای فرانسوی و هواداران ایالات پاپی، ژنرال دوفوت به قتل رسید، و بدین سان بهانه برای آنکه ناپلئون در سال بعد ژنرال برتیه را بفرستد تا پاپ را به اسارت گیرد، فراهم شد. نقض یک معاهده صلح میان پادشاهان جنوب و شمال، در هر دو تاریخ، انگیزه ای را فراهم آورد تا پادشاه شمال به دست پادشاه جنوب به اسارت گرفته شود.

آیه هشتم می گوید: «و خدایان ایشان را نیز با امیرانشان و با ظروف نفیس نقره و طلای ایشان به مصر به اسیری خواهد برد.» هنگامی که بطلمیوس در تحقق این آیه به مصر بازگشت، مصریان به سبب اقدام او در بازگرداندن بت ها و آثار ایشان که پیشتر پادشاه شمال از آنان گرفته بود، به عنوان تحسین، لقب «اُیْرِگِیس» (نیکوکار) را به او دادند. در سال ۱۷۹۸، غارت روم به دست فرانسویان روی داد. مورخان ثبت کرده اند که تنها در یک روز، پانصد ارباب اسب کش، تحت محافظت شدید نظامی، در حال ترک شهر دیده شد.

این کاروان شامل شمار عظیمی از مجسمه های عتیق و نقاشی های رنسانس بود که فرانسه آن ها را بر وفق معاهده صلح شکسته شده تولنتینو به تصرف خود درمی آورد. این آثار هنری شامل گروه لائوکوئون، آپولون بلودره، گل در حال مرگ، کوپید و پسیکه، آریادنه در ناکسوس، ونوس مدیچی، و پیکره های غول آسای تیر و نیل بود؛ همچنین پرده های نقشین و نقاشی های رافائل، از جمله «تجلی»، «مدونای دی فولینیو»، «مدونای دلا سیدیا»، «سانتا کونورساتسیونه» اثر تیسین؛ و بسیاری آثار دیگر. تا چند سال بعد از آن نبود که این گنجینه های ربوده شده در موزه ناپلئونی لوور، که در سال ۱۸۰۷ افتتاح شد، به نمایش گذاشته شدند. همان گونه که بطلمیوس به سبب بازگرداندن گنجینه های مصریان مورد تکریم قرار گرفت، گنجینه هایی که از روم حمل شده بود در بخشی از موزه که به نام ناپلئون نام گذاری شده بود، قرار داده شد.

آیات پنج تا نه، موازاتی کامل با تاریخی هستند که از سال ۵۳۸ آغاز می شود و در ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ پایان می یابد. این آیات با آیات سی و یک تا سی و شش انطباق دارند، که در شش آیه پایانی فصل نمود یافته اند؛ آیاتی که توانمند شدن نهایی روم معاصر را وصف می کنند، آن گاه که بر سه مانع غلبه می کند و سرانجام به پایان خود می رسد، بی آنکه یآوری برایش باشد. سپس آیه ده به تاریخ ۱۹۸۹ می پردازد.

لیکن اُس کے بیٹے برانگیختہ ہوں گے اور بڑی بڑی فوجوں کی ایک کثیر جماعت جمع کریں گے؛ اور اُن میں سے ایک یقیناً آئے گا اور سیلاب کی مانند اُمڈتا اور گزرتا چلا جائے گا؛ پھر وہ لوٹے گا اور اپنے قلعہ تک برانگیختہ رہے گا۔ دانی ایل 11:10.

تحققُ الآیة العاشرةُ تاریخیاً یُجسّدُ سنةَ 1989، جین اِنّ البابویّة، فی تحالفٍ سرّیّ معِ رونالد ریغان، «فاضت» و «اجتازت» الاتحاد السوفییتی، ولم تبقِ اِلّا حصنه (روسيا)، إذ انحل الاتحاد السوفییتی (USSR) فی أعقاب البیرسترویکا.

اور آخر زمان میں جنوب کا بادشاہ اُس پر حملہ آور ہوگا، اور شمال کا بادشاہ رتھوں، سواروں اور بہت سے جہازوں کے ساتھ بگولے کی مانند اُس پر چڑھ آئے گا؛ اور وہ ممالک میں داخل ہوگا، اور

سیلاب کی طرح اُمنڈتا ہوا گزر جائے گا۔ دانی ایل 11:40۔

تاریخ آیت دہم نمایانگر تلافی‌ای در برابر غلبه پادشاہ جنوب بر پادشاہ شمال در سال 246 ق.م. است، و نمونه‌ای از تلافی‌ای در برابر غلبه پادشاہ جنوب بر پادشاہ شمال در سال 1798 نیز می‌باشد. آیه چهل با زمان آخر در سال 1798 آغاز شد، هنگامی که پادشاہ جنوب (فرانسه خداناہور) زخم مهلک را بر پادشاہ شمال (قدرت پاپی) وارد ساخت، و با فروپاشی اتحاد جماہیر شوروی در زمان آخر در سال 1989 به انجام رسید. زمان آخر در سال 1798 در آیه چهل با این عبارت نشان داده شده است: «و در زمان آخر، پادشاہ جنوب او را ہل خواهد داد.» «دو نقطه» (:) که بخش پایانی آیه را از ہم جدا می‌سازد، زمان آخر بعدی را در سال 1989 مشخص می‌کند. «و پادشاہ شمال مانند گردباد، با اراہہا و سواران و کشتی‌های بسیار، بر او خواهد آمد؛ و به ممالک داخل خواهد شد، و سرریز کرده، خواهد گذشت.»

ما این مطالعه را در مقالہ بعدی ادامه خواهیم داد.

«هر امتی که بر صحنہ عمل قدم نهاده است، اجازه یافته است جایگاه خود را بر زمین اشغال کند، تا دیدہ شود کہ آیا مقصود "نگہبان و قدوس" را به انجام خواهد رسانید یا نہ.» نبوت، صعود و سقوط امپراتوری‌های عظیم جهان—بابل، ماد و پارس، یونان، و روم—را ترسیم کرده است. با هر یک از این‌ها، همان‌گونه کہ با ملت‌های کم‌قدرت‌تر نیز، تاریخ تکرار شد. هر یک دورہ آزمون خود را داشت، هر یک ناکام ماند، جلالش زایل شد، قدرتش از میان رفت، و جایگاهش را دیگری اشغال کرد....

«از برآمدن و فرو افتادن ملت‌ها، آن‌گونه کہ در صفحات نوشتار مقدس آشکار گردیدہ است، ایشان باید بیاموزند کہ جلال صرفاً ظاہری و دنیوی تا چه اندازہ بی‌ارزش است. بابل، با تمامی قدرت و شکوہ خود، کہ جهان ما ہرگز از آن زمان بہ بعد همانندش را ندیدہ است،—قدرت و شکوہی کہ برای مردمان آن روزگار چنان استوار و پایدار می‌نمود،—تا چه حد بہ کلی از میان رفتہ است! همچون «گل علف» ہلاک شدہ است. بدین‌گونه ہر آنچه بنیادش خدا نباشد، نابود می‌گردد. تنها آنچه با قصد او پیوستہ باشد و خصلت او را بیان کند، می‌تواند پایدار بماند. اصول او تنها امور استواری ہستند کہ جهان ما می‌شناسد.» Education, 177, 184.